

Handwritten text in Persian script, likely a library inventory or a list of books. The text is written in a cursive style and covers most of the page. There are several red circular stamps overlaid on the text, which appear to be library or ownership marks. The stamps contain Persian text and some numbers.

۷۸۶۵۲
۱۱۲۹۱

شماره ثبت کتاب

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب منشآت

مؤلف: مصباح شرف الدین المولوی المعروف بالدرر النجفی

موضوع: ...

۹۴۹۷

۸۳۳۶

بازدید شد
۱۳۸۲

خطی «فهرست شده»
۹۴۹۷

Handwritten text in Persian script, likely a library inventory or a list of books. The text is written in a cursive style and covers most of the left page. There are several red circular stamps overlaid on the text, containing Persian text and numbers. One prominent stamp in the center-left contains the text "کتابخانه مجلس شورای ملی" (National Consultative Assembly Library) and "تاسیس ۱۲۸۵" (Established 1285). Other stamps include "سازمان اسناد و کتابخانه ملی" (National Archives and Library Organization) and "سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران" (National Archives and Library Organization of the Islamic Republic of Iran).

۲۲

شماره ثبت کتاب	۷۸۶۷۲
موضوع	۱۶۱۱۱
کتابخانه	کتابخانه مجلس شورای ملی
مؤلف	صیاد بن شرف الدین المولوی الموحی الازرقی
موضوع	۷۶۹۷
موضوع	۹۴۹۷

بازدید شد
۹۴۸۳

بازرسی شد
۹۴۹۷

خطی - فهرست شده
۹۴۹۷

رسالة في الالف
الطبيب شرف الدين المولوي
المعروف بالارزنجاني



ب	ر	و
ط		٢
د	٧	ح



خطی - فهرست
٧

ز نور پر تو اولع تجنی کرد
بدیشت از آن لقا ب نورانی
بسوز گریشت لولوشین کرد
درون جوف صدف مطهر بانی نیلانی

بعد از عذبی نهایت یحون الوفیجات و صنوف صلوات
بر روضه مطهر و مشهد مقدس نور خواجه لولاک محمد
مصطفی علی من الصلوات افضلها و من التیجات اکملها که خلق را
بنور معرفت از ظلمت شب جهالت بنور صبا حیقین آورد و قوله
صلی الله علیه و سلم اصحابی کأنهم فیهم اقدیمتم اهدیتهم و سمعتم منی
خسرت شیطان الاولیا خداوندگار قدیس سره العزیز می فرماید که
گفت پیغمبر که اصحابی بخوم ره روان را شیخ شیطان را رجوم

و بکشتی هدایت ایشانرا از قوج در یابی مملکت بیاض بجات ساید
 قوه مثل امتی که شل سفید نوج من تپکت سانخی و من خلفه ها

بهر این فرمودینغا مگر که من
ما و اصحابم جوان گشتی نوح
مجو گشتی ام بطوفان ز من
مگر که دیت اندر زندیابد فوج

و رحمت خدايي تعالى براولاد و اصحاب و اتباع و مبرو و ص و در آيد
او در كنش سلامت متوالي و مترادف جنين كويد محمد راين
و مقرر اين رسالت اضعف العباد المحتاج الي الله الغني طيب
بن شرف الدين المولوي المعرف في الارزخا في طيب الله عواقب
در زمان صبا و غفوان جواني برغي از ايام زندگاني تحصيل انشا

وینے بی کشتہ
اور اجڑانہ
عشق و فدا
نہا نہ رفاقت
لو کہ ایام طبع
جسارت الیہ
دنا بد خستہ
بہ ہمت و غرضت
شربت اور اصرار
نتیں در عشق و وفا
پیر و زاری
کیمی صبر کو

[illegible][illegible]

و در این صوفیه و اشعار و لطایف و نکتات و کجوع طاقت
 دریافت و بخدمت من کان و ایستادن را نونهاده و در آن باب
 پیغمبر و مهدی نموده و کردن و کوشش عسری و غیر خود را بفرماید
 جو امر و فواید زو اهرایشان موشخ و مزین گردانید
 خصوصاً بحضرت مولی الاعظم سید المفسر و المحدثین ناصر الخلائق
 شیخ المشایخ و الواصلین خلیفه الاولیاء ملاذ العاشقین
 خداوند معنوی معدن جو امر المحکم و اکرم مطلق زو اللطف
 و الشیم صاحب الفضل القدیر و الکمال الانوار الیه السلام
 معدن لطایف روحانیه محزن معارف و بجانیه خلیفان الجلال

جلال المله و الدین بن قوام المله شیخ و پیغمبر و ایستادن
 قصر عن تحذیر الطاف بانی و عجز عن تدبیر اعطاف شایسته
 ادام الله تقی برکات انفا یله الشریفة الی یوم النبی الله ارشاده
 تو کما مر آن و مکرم بمان که عالم کرامتیت وجود تو خلق را زخدا
 بعد ما پیستالیف این کتاب آن بود که جماعتی از فقیهان
 و عزیزان ازین صغیف التماس می کردند که از در غر لبستال
 و بزرگان که در کوشش جان گذرانیده و پیسوداتی که جمع کرده اند
 رساله نویسی یا لکنا باشد بنده باشارت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
 میقتضی که الامور مرموزت باوقایها چون کرامتیت کم کوشی ب

چون سوال ایشان در آن باب مکرر گشت و التماس بحد امحاج
 و ضایع سالی آرزایی کرد آید ایستاد ایشان لازم شد
 بالعجز و الفتور معتزفا با نوع القصور درین باب رساله
 نوشته شد و از پنهان اکابر و شکر آرد میان این نجیب
 در آورده تا مستدیان را بکار آید و متراکم بااعت بیفزاید
 تا این بنده ضعیف نحیف را بنده بدعا خیر یار کند

چون بدیدیم که نخواهد ماند از عمر اثر
 عاشر ماه محرم بدو شب تمام
 بر بنشستم من اینجا بختا می که
 رفته از عهد نبی هشتصد و پست

فی القیاس لاطین

ایة همان دین و الهیاتی شهر این حضرت اعظم
 لیونز فسطاطی و لیس فی القیاس
 مع لعل الله فامر لعل الخلیف رسول الله است کلون
 ناصر العدل و احسن ممالک الدنیا ظهر لعل العلیا
 للموید للسمی اللطف علی الله المنصور
 المظنون غایب العالم خلد لعل تحال سلطانه
 علی العالم برمانه نخی محموله طبر الطایرین

تا بر آید بجز ناله و زار از خلص	تا که باشد بجان طیت خلق اصل
تا ابد طیت ذات تو بینا خل	جاودان پایه جاه تو به از روا

خد غنم عیون ناله جلوه خلص خلص خلص
 لولدی دعای ما شمع جوی رفیع رفیع رفیع
 مملو لعل لطافت در قریب لعل شایین با
 بموقع رفیع شرف و نهام هر چه کبریا نور
 عظم بر لعل شایین رفیع لعل شایین رفیع

الحمد لله الذی لنزل علی عبد القدر جلاله
 بانواع عواطف شایسته و خیر خیر
 لوسید ناله خست بنایین لعل رفیع رفیع
 منعظ و ناله ناله ناله ناله ناله
 و مستعاره بجهل ناله ناله ناله ناله

تا افا جلوه دید روی دورا	تا شب منور پرت نور مدد نجوم
مرکز نباد بر روی برداشت کلم	بر تو پییم دو تو بر داشتیم

دشمن

نماز و روزه و نماز و روزه و نماز و روزه

نوعی یکدیگر زیارت

در خضر علی الهین بنا الشوکتی فی یوم ^{الموعود}

بنی الفتح و لای فخر فی الشریع ^{الشیخ}

ناصیه العبد فی کفوف و ملول العالم ^{السلطان}

و لا طبر العبد و الحی ^{مستوفی} ظل فی الخافیه ^{مستوفی} عمار ^{مستوفی} اللع ^{مستوفی} شرف

ناصیه البیتا و حیا جعل الله ^{مستوفی} انوار ^{مستوفی} معوله

میش تا بهاران نقاب عجب صبا ز عارض گلزار گل غار بشاید

هار عمر تو سپهر سبز با چند آفت که در خوشه پر دین ز بار ^{بکشد}

سوره خضر ^{سلطنت} ملک الملک قد نصاعف ^{سلطنت} حلا و رلوف

درویش ^{سلطنت} جاب ^{سلطنت} دعوی ^{سلطنت} العبد ^{سلطنت} لسان ^{سلطنت} بضرع ^{سلطنت} و لسان

بسم الله ^{سلطنت} جاب ^{سلطنت} و لسان ^{سلطنت} العبد ^{سلطنت} لسان ^{سلطنت} بضرع ^{سلطنت} و لسان

ناصیه ^{سلطنت} مخلص ^{سلطنت} الی ^{سلطنت} و لسان ^{سلطنت} العبد ^{سلطنت} لسان ^{سلطنت} بضرع ^{سلطنت} و لسان

و عهد ^{سلطنت} لسان ^{سلطنت} معط ^{سلطنت} حشره ^{سلطنت} هو ^{سلطنت} صلی ^{سلطنت} بان ^{سلطنت} ساقه

رضا مهره باشد و شایسته یا جبراط و النما فرغا
 و اللیل و غیره ساخته چون ملک صاحب ^{الحق} صاحب
 و اوفاع و اللیل و علی و یزد و یزد و یزد و یزد
 بشا است جوهری و حج فوخته و یزد و یزد و یزد
 خوانند و بقوله و یزد و یزد و یزد و یزد و یزد
 از حضرت یزد و یزد و یزد و یزد و یزد و یزد
 و یزد و یزد و یزد و یزد و یزد و یزد

الفتح

الفتح یا داسید و یزد و یزد و یزد و یزد
 و یزد و یزد و یزد و یزد و یزد و یزد

شع نماید و جراح ماه و فذل برن بالارایت و یزد و یزد
 مرصای بر فرد و جرح زنگاری ^{لکن} تمهید قوله و یزد و یزد
 تمای و یزد و یزد و یزد و یزد و یزد و یزد

نوع یک در باب
 و یزد و یزد و یزد و یزد و یزد و یزد

کماله تاج بخش و کماله ملک سلیمان طبع
 قاصد الظهور الطبعی سطح الظاهر المیز
 المویذ بنابر المعرفه لهذا الدرر الموعود مطبعا
 ولولین رفعة و فلاح مقصود میش تا به کلین خزان
 بود پندل سیراب و نرک مخور حال جاه تو چون لاله در میان
 دلچسپ و تو چون غنچه در باور ظا طلیح ریح بلبل
 و بر همه عباد استاینه بابا اجناس

در مدح

نور لشرا و افکار جلالت علم الدار لرخصه و در مکتب
 دینونه و نهاده بوسیدن تبت کفاح علی غنای
 عالمیت بر وجه لحن و شرو و ساعه رفاهی
 میشت تا که به کام به سار چاب که نثار بر افرین تیان
 نثار مجپیت از جرخ کوهی بالا که در چای ساید بهای آن کوه
جواب القاب سلاطین عظام
 مثال مایه و قنای سموی و شبنامی و تسلی دل محفل

جو روح نانی و صفت المثنائی که آنها که در تنی کشت
قبل الفجر بودند و در روزی که در محصل ان موصول
حاصل شد و در مبعثت لطف کلامی در دست
در عصر فجر و فریاد با حال بضرع و بهمال در فدا
معامله و شایسته و در روز و فطیحه و در جابلق
صحنی می باشد بنا بقصد با این سجده و تعال
فان سطر الخضر من النور الی و مظهر النور

۱۰
بالتامید و در سطر لطف و انظار و در حلق
تا انقراض عالم و در لعل و در مبعث و در مبعث
تیر بار آن که از روی موقوفه قریح مردی بر سر لعل کشتان
بشعر و وضع بخت تو جان شمر باز که فلک را فکند پیایه اچنان
البحار شقایق حلقه رفیع زنی نهاییست
فان شرع و تقدیر نیست اما حق شریک
نیز ضمیمه فلق معانی و جمله الی بحرام و فراق

فوق السحاب اتصال مغنوسات

کربا تو نیم می تو نیم در حال بیدار در اندیشه خفته خیال
توقع در شمر ملوفا و خلل و التماسه ان بجان
فرزانه از کس لیس بالرجله منتهی در محلی

جواب القابستلاطی عظم

توقع رفیع و لعل شاع الذکر بقا در حصص
سلطنت خنجر جلل وید و حال سلطنت

و خلل محلت جوهری لسمانی و نیکوئی مالک
و محمد الله الوعید الخ خولید و ملک و تعلق
و غیره توقع بالناس ما کفر حائل و شایع لقا

تأمر بهار خانه نقاش روزگار بر خارقش صغر و فرخار میکند

پس بربال کلسن عرت و توار لطف بر چشم دشمنان مژده چون خار میکند

جو غنائیه نام معانی و سر لغاتین بر جبهان بالکعبه

در نیازی فرمود بوقدر رسید حای پیچده رفتن و گردنم

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

بالتبسط من روافي حامد على غدا في كل شيء
شرح وتقدر خلدك الله عا سبق

جواب القابض على طبع عظام

يرايح همان نشانی طاع و تو قبح و عیسیای و کلبیای
لقدال فی مشا و کله و مغاربها لک خضر و فانی
بنی لعمی السع علی سائر کلمع رافع الوبی العربی العجی
و تبیط البخر بطلر لطنه و خضره لسیای علی

باد آچمن چاه شامه و پیر سبز زان پیا کت برو شکب و صحن پیا را
تا عید جو نور و زبده شادی • مر و زبده کز لا شامه را

بعد از غرض و طایفه و عیسیای علی عالم الهی
می روی جو حبابه میا و مغارب و صحن و شامه
بر ظاهر طایل و مجتبی و عیسیای علی کمالی و عیسیای
و صول با و تلخ و ببا لسیای و عیسیای و عیسیای
مقابله و فو و عیسیای و ببا لسیای و عیسیای

وقع في الكون بانماضه في عمل نفسه وحين نفوذ
 نال من تبيين بدفعه وفتح فله في الحق اتفاق
 ولما بعث الله رسوله في فؤاده على العمل بالحق
 وقد توفيه كمال النعمان وبعثه على العمل في الدنيا
 لولا انما يستقبل نوره في طراوة ملكه وحقه مطاوعه
 وليقدا بما يؤمن من نعمته في صفاته وخصاله
 ومن سيرة الحق خزان معناه ومعانيه ^{طريق}

سلسلة الفتوح منه وشارعها في الهدى
 دريح نعماته في السجود والعبادة وعبادة
 فله في الحق في فعله في الحق في قوله في
 لنفسه في حق نيت ما في ملكه في عقله
 شافي بما هو عليه في عمله في طعنه في خلقه
 فاما لو علم ما في نفسه من الحق في الحق
فترتبا حراء عظامه في حق

وخصه من خصه لروضة من خصه من خصه
 جلاله من الاقطار ^{ناصر} لروضة من خصه من خصه
 في الملك للمعم مستخدم في الطب والعلوم
 الملوك في هذا الموضع من شجرة من شجرة
 شجرة من شجرة من شجرة من شجرة
 تاسف من شجرة من شجرة من شجرة
 من شجرة من شجرة من شجرة من شجرة

بالعدل والعدل بالعدل بالعدل بالعدل
 على الحال من ربه بالعدل بالعدل بالعدل
 لخصه من خصه من خصه من خصه
 لخصه من خصه من خصه من خصه
 من شجرة من شجرة من شجرة من شجرة
 من شجرة من شجرة من شجرة من شجرة
 من شجرة من شجرة من شجرة من شجرة

تا نصیر و حافظ و یاور باشد خلق را جز خدا بالا حدایت حافظ و یاور نصیر
 بزم اجابت سمع جانت عدن خالین روز اعدایت می یوماعو سا قطیر

لنرجی لیسوی و لیسوی مشیخ کارجان صنوی لیسوی
 دین محمد صلی الله علیه و سلم رفیع بر فردی نرق و لیسوی دیا
 عاکی صنوی لیسوی لیسوی لیسوی لیسوی لیسوی لیسوی لیسوی لیسوی
 و لیسوی لیسوی لیسوی لیسوی لیسوی لیسوی لیسوی لیسوی لیسوی

مرتبه اقرء عظام و نوبان

در صفت و لیسوی لیسوی و عظم حضرتان نعمت لیسوی لیسوی
 معین لیسوی لیسوی لیسوی لیسوی لیسوی لیسوی لیسوی لیسوی

و صلح ملک لیسوی لیسوی لیسوی لیسوی لیسوی لیسوی لیسوی لیسوی

ازاد بال تا ابد از افست خان جاده تو سیر فراز و قبول تو دین کی

عهد تو یای داری بتای تو جاودان **نحاک لیسوی لیسوی لیسوی لیسوی**

لیسوی لیسوی لیسوی لیسوی لیسوی لیسوی لیسوی لیسوی

و بنا ملک لیسوی لیسوی لیسوی لیسوی لیسوی لیسوی لیسوی لیسوی

کمال حاصل چهره نیستی نه در لاله لعل و خلد نعل جلال
بر مخلص و مخلص غایت و فاه و محال و محالیت
به هنر جان و در وقت سنین و فراغ و محالیت
و در وقت و توقع به باشد به عین و محال و محالیت
مشکل شبان و محال و محال و محال و محال و محال
لجنت و محال و محال و محال و محال و محال و محال
بر فلاح و محال و محال و محال و محال و محال و محال

نما مان و نفاذ عیان و الیخه لینه حاشا لیدنه غافل
لدور باشد که پست غباری ز دولت پاک فرو شو
کاینده همان به که در و کرد باشد و وقف کلسه و لعل
ان لفسانه شیند و بسم لخصر سندن انز و لعل و محال
عاطف و محال و محال و محال و محال و محال و محال
بالقرین تن و جانت مقیم در دیشگاه و ایس قرن
دور تو باد و ز ملک متقل عهد تو با عهد جهان مقترن

نه چندان از مردم که مفسدین آید اگر خدا میو حکم نشیران

یا بر این آرزوی من جنوشت تو بدین آرزوم آری آن

سید و نسای و سید خاں و سید خاں و سید خاں

روزگار
میخیزد زمان فرزندش
مشقه امیرالمومنین

مطلع نوح نوره اعجاز وطنی کلی حاصل

جود و فیض این بچاه در حق حسن بدو کمال است اهل محبت

جواب امراء عظام و فوایز

معایبه خیر علی و فواید خیر علی بر حسن و محض

و ملاطمة لرحمة نوره علسون و ناله باعنان

و حضرت ابراهيم عليه السلام في بيته

بأولهم من أفاضل العلماء ان شاء الله تعالى
شعير انوار و ناطق و نصير و خط و كتاب و انوار
بنف و بنف و بنف و بنف و بنف و بنف و بنف و بنف
عجب و عطا و عطا و عطا و عطا و عطا و عطا و عطا
كاشال و لو و لو و لو و لو و لو و لو و لو و لو
هو و هو و هو و هو و هو و هو و هو و هو
ابر و ابر و ابر و ابر و ابر و ابر و ابر و ابر

للتقاي حيث تحت كل شجرة و تحت كل شجرة
ستني من ابر و ابر و ابر و ابر و ابر و ابر و ابر و ابر
ديدار ترا چشم مي دار چشم كفتار ترا گوش مي دار گوش
بعد و طار و طار و طار و طار و طار و طار و طار
لا طر و طر و طر و طر و طر و طر و طر و طر
در ابر و ابر و ابر و ابر و ابر و ابر و ابر و ابر
بلسان و بلسان و بلسان و بلسان و بلسان و بلسان و بلسان و بلسان

اینیم روح پرور آفتاب اُمیدی بوی جان داری ملرز کو جانان

وبالله التمساع الحسن فرغوا بونه حسن ختمه

در امل المعنی می بود

غير الطاف و العطاء المحض مني يا محمد

دعای و دعا بین اصناف صادق و صوفی و عالم و محقق

راستی شن بودی حاله من تر و خسته بودی
 علی محمدی

مرتب خواندنی عظام

بسم صنف و عهده شریع و ضابطه عقیقه سلطان

خوبی همان بانیان و نوام بقین فاصحه

ملک الملک - ملک الصفاء من العلماء و السعادت

والله اعلم
والدنيا صفو بسلام المليك خذ معكها وليد سلطانها

بلقیثا نے کہ بصدیائہ راہ تو
بالای دست رابعہ آسمان نشست

لطف با پستین کرم باک میلند کردی که کرد امن آخر ناست

ام ليزيكي تو بر خود نهاكل
زان برسير پلطين و پستان شيت

دعوی مغیر از قول و در بیان حقایق عطر از
 طریق این بنیاد تلمیح صحرای حشر و قهر و کفر
 با آن تعالی سربسته نیست و بضاعت الما و قله و صفت
 مرکبی را دست بر چیزی و ما را آرد عا لعل علی عا لیه می فدا
 جذبان وقت در وقت و صفات و صفات و صفات
 صاحب خاص از لفظ هر ملک النخار و صفت
 و سعادتی و قهر و تفصل و قول و قهر ع

الحیا کما قطیب ابن ساری
 باقی مصلح در مذهب و سایر با برهان و قهر و کفر
 مضار کاه و صحرای حشر و قهر و کفر
 مشارالیه بر روی باقی و صفات و صفات
 نا انقضای علی و صفات و صفات
هفت روز و نوب و اهل
دیوان

لهم عظماء صا روح النور ان روحهم

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, showing several lines of text.

نصف

بنا و خاطر از روح مضیّر از اشتیاق دل ز مهر و جان ز اخلاص زبان از افرین

يعني

افریں

بکمال الطبع است لصله بکماله و خصله و مثبت
و عاطفتش بر غیبش و مقرر و محصل خفا

مرتب و زرا و غایب اهل القلم

بمطلع الالفعال جزی صلوته و محذوفه و حاصل عظیم المثل
وصفت کون مرئی العلماء مقول الصغیر افکار العلماء و
جامع المعال و المعارض و السیف و العلم و النفس للعالم
المتعین و الغایب و العکس و معظا و من مله و الخ

ای پیکر نام بر که خبر می بری بدوست یالت که بجای تو من بودم و حل

دو و فخر است که نغمه از دل و غیره و اهل الماس

با دل و کسب و دم و طبع و طهارت و آتش و محرم

لطاف لخصه و اهل منزل متحضر الحدیث

ای آرزوی چشم دوزخ آیدین دوری نمی تواند پیوندد با بریدن

ترسم که جان شیرین بجز آن بدید تا وقت آنکه بشد ما را بهم رسیدن

موقوف التمام تا کی سید جارت از فیکر اشارت و از ما پسر دودین

رجا بقصر فضل الجلال والجلال رفق لوفد

عصا با لفظ غیب رسای صو

آن لعل کل شیء قدیر صق الله العظیم

مرتب و نهرا و نواب اهل قلعه

و عصر خفته غیب فضل و جلال و کرم و کرم

واللطیف و الشیم سلطان العزما فی العالم محرابان

سلطنت و نور مملکت و العوالم نصر الله تعالی باض

الملک بر لال محدثه و عاطفه باد عای قریب سیان سینه بالجان

وین دعا پیوسته خواهد بود در جان و عیوه مان فحما فی السهم

و لیسار و قهقهه بکری و روشن تر لک لک لک لک

بهره اتباع و لیسار و صانع نهرا خایه ضعیف و ضعیف

شریف و نیایح و جود و واسطه عقد و جود و جود

اقلام و اوامام ابرار و حمانه اسرار و کرم و کرم

توفیق انداخت ایام و سینه و سینه مشتاق

پیشم برخ و اقامت مشتاق دپتم بگفتن رکابت مشتاق

گو شتم بختاب استیلا و بدله بطرف افعار در مقام مهلا

جواب نواب و نهرا و اهل قله

تشریف شریف و جبه کلتاع لر خضر معلای

نشان صاحب لفظ و قایل جلوس الموصد طغ فتن المیز

حاجی النور لاطراف صاحب السنف و القلم مقول لر باب العلل

و احوال علل حال العالمان اهل حال حلال و عود

تو دپت کیر خلق خدا بی دین جهان بالا خدای مرد و جهان پست کیر تو

معط ربطایف مصافق و محاصرم و موم بصفتی

و مرقوم جمال و ویراسته بقول الطاف و لعل و عطا

هر سید عالم و جهان بی رسانند و بر فغان این فخر سطلت

اطلاع افعال بیلدین با لکان احوال بر نغمه لعل

اند بر من خطوب باغ ارشاد شتون بطایف از فنون کرش

شد زنده دل مرده ز نفقش کوی دم عیسویت فرخنده دش

خجانی و شبانی و محض و لا غوث لعل نزلنا شمال و بکلتا
 نزلنا وصال بیان منصف او من نوح لبقال لبلوغ سرود
 لدر و غفلان نشاند فرغ با جوامع ملت لرو صافی
 و در مرقب لدر لرا طاعت لدر عام لجا و دولت و لعل لخدمت

جواب در احوال و اهل قلم

شرفه شریف و لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل
 و نصیر سبحانی معیر الملوك و الاله لعل لعل لعل لعل لعل لعل

مقول لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل
 و العلوم و جمیع اللوالم لعل لعل نظام الملک با معدله

میشت تانق پال و ماه محفوظیت کجی بختش و کجی بختش ماه
 چسباعت و در ملک بالحد آینه که هر ان کند و در پال و در شانه

صوفی و خلوص و حال و صفای و عقلا و لعل و لعل و لعل و لعل

بویها حال و تعویذ و نعلی ساختن لعل لعل لعل لعل لعل لعل

شکرا به خوابتم که جازادش جان گفت که بشتابید و در پیش

در خست و فدا بکن «در شربت محمد محمد و محمد طیب الساعی»

و عقلت سحابا بآفتاب اقبال مضمونش در هر دو عالم است

سپاست بوقت مصونش در هر دو عالم بودی بوقت حسن الطاف

در هر دو عالم **بجای و نواب اهل اقله**

مقامت به عالی مقام و عیال سلسله ای افتاد در هر دو عالم

مرتبه عظمی الله تعالی جل جلاله قدر السماویة بالاطراف

و تفصیل التوشیح و تزیین یافته شریفه ^{تفظیم} و تلمیح بقیه

بیچاره دیدم آن ببارک رقتش و الفاظ لطیف و آن صنوف نقش

با دل گفتم چگونه سازم باری دل گفت علی الراس بود بر قدش

نستیاق باران طلعت صبح اقبال صبح سعادت صبح

نسک در حین اقبال تیر در مقامی است و عالمی کف

بالراس العیال و البرق سبک سبک شود و حلقه و قمار

مانع و عالم گیر است چاه محرابی و لیس و بعقب جامه ها

مخبر برسد به نصیب و این ساطع نور عالم مستلیم

مرتبہ قضات

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ دَايَمًا مُتَابِعًا كَاوَلْ حَرْفٍ مِنْ حُرُوفِ سَلَامٍ

وَإِنْ فُوتَ دَايَمًا فَهُوَ الْكَمُّ كَاوَلْ حَرْفٍ مِنْ حُرُوفِ سَلَامٍ

وَضَاقَ صَدْرِي لِاسْتِثْنَاءِ الْكَمِّ كَاوَلْ حَرْفٍ مِنْ حُرُوفِ سَلَامٍ

بِجَلِّشِ رِغْوِي لِلْهَوَافِ الْإِفْخَاطِ الْفَصَاةِ الْكَلَامِ

مَبْلُثِ بَالِغٍ وَلِلْعَطَاةِ الْعَلِيَّةِ الْعِلْمِ الْعُلُوِّ الْعِلْمِ الْعُلُوِّ

خَاتَمِ الْمُحَمَّدِ خَلِصَ الْمَاءُ وَالطَّيْحُ الشَّرِيعُ الْفَالِ شَمْسُ الْمَلِكِ الْمَلِكِ

تَبَاحُ نَبِيٍّ الْمُسْلِمِ لِسُلْطَانِ شَوْقِ الْقَبْلِ فِي بَرِّ الْهَوَاةِ

نَبِيٍّ تَحَاوَعَهُ مَعْنَى زَلْزِلَةِ الْمَرْوَةِ فِي بَرِّ الْهَوَاةِ

وَالْوَعْدُ بِالْبَلَاغِ مَوْكُنُ الْبَتَاغِ وَشَوْقُ مَجْلِسِ

نَهْ دَرِ آنْ خُبَايَه كَرَامَةُ الرَّحَامَةِ دَرِ نَامِ الْمَارِقَةِ زَنْدِ رُطْبِ طَلَبِ

مَنْدَرِ خَلْعِهِ كَرَامَةُ مَرَارِيَا تَحَرُّكُهُ دَرِ قَهْرِ شَيْتَانِ تَقْصِيرِ كُنْهٍ

دَرِ لِبَالِي وَأَهْلَا لِرُفْعِهِ سَبَبِ مَبْلُثِ بَالِغٍ وَصَلْتِ بَالِغٍ

مِنْهَا تَهْ تَا مَلَالِ بَزْخِ طَالِعِ مِي شُودِ جَوْنِ مَلَانِشِ مَرْدَمِ افْرُونِ بِالْجَا

مجلس وعيد وفاة النبي ربه خضر النعماني شيخنا وعلو
براهمة آثاره بما للعالم العامل للعالم العاقل
سيد القضاء مملوك في أصح الشرائع لعل
أصحاب المناصب بفضل العمل بالبر والبر والبر
الملوك والعلو للملوك ضياء كماله والمكبر
أنوار قلوبهم برهمن ربه خضر النعماني شيخنا
وهو شفاؤه في أصح الشرائع لعل

در یافتن یقین جهان که هر که از این آیه ها منور گردد
سرا و علمیت از سامع اصول و محجوبان الهی

شوقی که مرآیدین رویش سما به کاغذ و با قلم کجا آید ریاست

لکز و غنای بصیرت و فضل و کرم و فضل و کرم و فضل و کرم
صلوات علی جمیع ما فیها و عطا الیک بر وفق رحمتی

جواب قضای علی

کتابش بنو حان و خطا و خطا بنو حان بنو حان

حيا لله الذي لم يجد صنفا لعلنا نخطئ به ملك القضاء والحكم
 المحمدي في طاعة السيد بارئ في كل فرع قدوة علماء الدماء حتى لا
 على المصطفى صاحب الملوك اهل البيت تعالى برفعة الشريعة
 الى يوم الدين وقام سيادته الى انقرض العالمين
 شمسكم في شمسكم ومقر في بلاد ايراقا يدوم في عجم
 واطراف مصفاة في رجب الثاني فاصلا كشفا باجل او
 تلقى في يوم الخميس في عجم عجم عجم عجم عجم عجم عجم عجم

[illegible]

مرتب مفتیان و علما

بمجلس شریف توفیق و معاضد فواید عالم العار
فاضل ملک الفضل و المدرس المفسرین و المحققین ^{الحق}
قدوة علماء الراشدين افضل المتبحرين لعل المساجد ^{علو}
تلهج و المرسلات لعل الخلق حظوا من كرامات
حقائق الحق و توفيق رفاق الحق و الفضائل ^{الغنى}
علاء الدارين نصير الحق و الملوك نور قلوب المستعدين

منش و توفیق منحه للمسلمين طول جوده عبوديات
و تحيى لثنا به راجعاً بالصدق للفضل ^{شمله}
على تربية المودة و كفاية المصالح ^{للاغنى}
كريمة و رخصت لتمام رتبته و لعل ^{الغنى}
برق توفيقه بوجوه صافية لفضل بطايف الخصال
و بركة لبيته و عولده من كماله بجانى الرضا ^{نفاسته}
سببا لتمام كبره و بركة لبيته و عولده من كماله بجانى الرضا ^{نفاسته}

مرتب مفتیان و علما
بمجلس شریف توفیق و معاضد فواید عالم العار
فاضل ملک الفضل و المدرس المفسرین و المحققین
قدوة علماء الراشدين افضل المتبحرين لعل المساجد
تلهج و المرسلات لعل الخلق حظوا من كرامات
حقائق الحق و توفيق رفاق الحق و الفضائل
علاء الدارين نصير الحق و الملوك نور قلوب المستعدين

مرتبه و اعطای

بمجلس رفیع عالمی روح بخش مولانا امام
عالم ربانی کامل الحال و الفاعل و المصداق و المطابق
کلمات حق و العرفان یفصل المذکر عن المفسد و المحدث
الملوک و اللطیف ملک الوه و طبع حال السعاده و المصلح
الرفیع الله شال عال العالم و طبع طالع الخلاق العزیز
از برای شایسته تو جرح عقد کمر شاده از اکلیل

این مجلس و این مجلس
بسیار از این مجلس
کوشش مستعان کوه جبین

که او پست پست کمال نکند نقص تو هیچ پست

تا نضج ربانی و تقدیر ربانی روح بخش و مستحکم
اللیل و النهار در لبالی سپهر بین و قوطه حکم شایسته
و جعد سباه طلعت الشان و ضیاء السعاده باریک
و زینت و زینت ما زینت الکواکب باریک باریک
ریاض سند بر تو ای و توادف و توادف و تضاعف مال
علاقه و انشای لبها و فلو لبها و حضرة ربی عال مله عیالی

هو

مرتب سادات عظام

بجستن منازل لنعا و نماز الدار و مغرکها و عظام
صدرا و امامی و نصابی و خطی و محبتی و انوار الی عبا
و ده یمنی و المصلحین علی المصلحین فی الاصل و سلسله
جمال اللغات و کمال المیزان و المیزان و المیزان و المیزان

مختصه شکوفه دتی زکات بخت تا به شکوفه خشتی از آریخت
زرد شکوفه دتی زکات بخت تا به شکوفه خشتی از آریخت

معهده اشیر مستم فالی و الصباح و دنهها و اولی و الصبح
تنفیر و عالمین غایت و دنهها و دنهها و دنهها و دنهها
در لشد و خشتی و در لشد و خشتی و در لشد و خشتی
لنکسوف و فال و محض و محض و محض و محض و محض و محض
سر سجد و عجمه و سجد و سجد و سجد و سجد و سجد و سجد
حل و فامعانه و فامعانه و فامعانه و فامعانه و فامعانه و فامعانه
در فضای و در فضای و در فضای و در فضای و در فضای و در فضای

مرتبة مشايخ عظام

محسب بنفش زفانی عالم ربانی کامل بحیالی و قف
الطریق و المعرفه مقدم العارفین شریف المصلح
عقد السالكين من مشايخ العالمين في صفة التوفيق
كامل الحال العالم كاشف السرائر صاحب الحكمة والنفس الوارفة
عند الله بالطهارة والتوفيق شهاب المسكون جمال كمال الميزان
إتقى السرائر على العالمين وفتح ظله على الخلق توفيق

پاکان پیر نهادند بر این آستان ایخه داری ره حق شد تو عن عیان
فرو فاقه طاعتی بر قد تو باشد تمام کس ندارد دو عالم خلقی بر قد جان

بن خالص و مریه معتقد و مولود صاوی علی الدوله
شرایف انفس صاحبان خلیفه معنی مظهری با عبق
و صول صلیح مشهور صدق و ضبابه و فخر و جمال
و اولاد باه و لو و الصبیح لفتاح رفته بر مرده لطف الطواف
بنفانی بالوقایه منیر کمال عالم ربانی موصول بالحق

مرتب مشايخ عظام

عبد صفي و عتبة و لا يشعشع شمع عرج عرفة
 و لم طع قد لقيت اسرار في رفق الدفوق ^{الضيق} سبيل
 قبله الطالبي فروع الواصلين المياح والعارفين
 السالكين في الملوك واللاطيف ^{اللطيف} كماله المسكين
 ملجاء الضعفاء والمساكين رج الملوك ضياء السلام
 لهام سد تعال الرشاش على الخلدن لعميرين

بأذا اميت قبل خوف ورجا خلق صدقوا بحماكم فلك قبله دعاء

خدا و نكاح مراه عصار في بنين ^{البنين} بسيفه اولاد
 ركب دهر صحنه سمينه قراطس ^{الطائر} افلاطون ^{الطائر} لافوا
 سبع المثاني را باجلد غريب و لا عرج محمل افان
 صفا تو معارفه ^{الطائر} بوطي ^{الطائر} تعلين ^{الطائر} بجلا ساكافان
 و ساهن معاشقه و طلق و حر و قمر ^{الطائر} بالريح جلد
 و لطف ^{الطائر} افان ^{الطائر} لاجرم ^{الطائر} بيلان ^{الطائر} بصدر ^{الطائر} كاجان

بر فضل احسن نفع شد امیر یارید بخاک لدر نسیم یار
 حکایت کند و غزلت بنم خورش کوه صبر لعل خورشید
 عجلش زلف لعل صبره ثاقب و صانع شکرین
 شایسته شعاع الیتم بالعلمی لدری بجار لدر و عدل
 در دفتر صبا غزلت ساحتی و کسین غیر سباحت
 لدر ندر نادری غزلت نیمه غزلت و در حفر خال
 غنیمت معجز غزلت و در طیف لدر طیف کرم

حق بقرضتکم

محمد بن باقر بن یحیی بن محمد بن ابراهیم بن علی بن ابراهیم
مرتب خطب

عجلش زلف لعل صبره ثاقب و صانع شکرین
 عالم العاقل الفاضل لدری و صانع خطب قلم
 بر لعل و العلامه بن صبا کرم بلبل بوستان
 مدق النفس و المحدث ناصح الکلیع المعین
 شمس المتوال ضیاء کلام و الملیع العالی

فضایله فولد نفاش یف محضی موجب انتباه
اصی غفلت و فولد نصایح عیم برب قارقه

تا جویر یحان تازه باشد و فیه یاع نهشت
باد این عرتوار ضرر را خزان

لعلو خدمت و مرصه لزو بوی عهد قدیم
و فطرطی آن نب نمیمد لعلو صبر و حسن
بحال نصیحت غه لیل لیل غنا بی سید لعلو

لعلو لعلو لعلو لعلو لعلو لعلو لعلو لعلو
و عولطف فضیلتی فی نصیب رفیع لعلو لعلو

مترانه محاسبان

محاسبین جنت مثال مولانا ^{عظمی} افصحی لعلو لعلو

قدوة لعلو لعلو لعلو لعلو لعلو لعلو لعلو

لعلو لعلو لعلو لعلو لعلو لعلو لعلو لعلو

و المملک لعلو لعلو لعلو لعلو لعلو لعلو لعلو

دعوى حسن لناس روح بخش بر بلی با کمالی شوی
 کدورت و تخریب عفا شد شریف انجمن برادر عول
 بیالدرال می کفانه با صولت قاری ضمیر و اولی و اولی
 در عصر خالق کشتی و اولی و اولی و اولی

مرتب منجس کمان

بحمد علی طالع بجا بود و لفظ منقش بر شکل شای
 بیای موهله ملک المضمین و المیزان العطر الفلک

مظهر خلد منجس و لفظ کشف الضمیر و کشف
 منجس و لفظ کشف الضمیر و کشف
 در تحقیق طالع و لفظ کشف الضمیر و کشف
 و کشف کشف و لفظ کشف الضمیر و کشف
 نسایر و لفظ کشف الضمیر و کشف
 چندین صیغه چند و لفظ کشف الضمیر و کشف
 بازال عبود غایت طالع و لفظ کشف الضمیر و کشف

منجس و لفظ کشف الضمیر و کشف

مرتبہ شجر

عجائب في طب لوليت خلوص جموع
مؤلفه الملك نعم الفاضل في الفضائل
والعزم يسر في البدايح والعجايب في قولها في الفقه
وهي باح في قوله في استخراج لغز المعاني في آثار
الفرجة في تبسيط علوم الفضائل في منهاج الطب السبعة

زکونه کونه سخنهاي تازه و تروتو بدست فضل و مهر و دستهاريجان لبيبت

نَعَالَ الْفُقَارِ الرَّوْلِمِ نَطَامِ الدَّائِلِ وَالْجَمْعُ الْفَعْلَانِ
وَرَبُّ السَّيْرِ أَحْفَظُ السَّعَالِ نِيَا حَيْضِمْ وَالْمَرْحُومِ الْوَالِدِ

زلفت تو شکر در دمان خلق اندام
مهر عراق و خراسان کون سیمین لبت

محمد بن یحییٰ و معانی از ضیاء الشبیب ابن ابی بن
معروفی جویند و انفاست کشتیایان بایک صبا
شعری الصبی و الصفا و شمع و معانی از ضیاء الشبیب
و معانی از ضیاء الشبیب جویند و انفاست کشتیایان

مرتب حافظان خوشخوانان

مجلس شریف حضرت ابی کثیری ای کلماتی طاهره الملائکین
خازن کتب عالم فیض الحفظ والمحو العبد الفقیر
والمرید عند المجد فی الحال من غیر تکبر و المدح
طوی بر وضو حضرت صاحب نحت جان و حضرت المصطفی
زکریا و المصطفی و طاهر بنفاه الی یوم النبی و المصطفی
ای طوی عینی و ای بلبل شیرین این منزه را که یونان آن معناه

تحت و عبودیت فرمود خوشخوانان و طاهر
و معطر در نظر بطریق با صول طوی و قیام
میر و طاهر و طاهر و طاهر و طاهر و طاهر

و تحریک صفا و طاهر ای دل و جارا جارا و طاهر

ای دلم چون که را جوتود آوریای تعطر صفای و طاهر

و تقدیر بی سعادت اجتماع عرف و طاهر ای بار

مرتب برادر و دوستان

و فزج رخ جفا بخت لیر دل غصه بد فطن خلوت

منهر لیر شبیه گفتم بدل از شرم مدار اندیشه دل خوش

کن و بر صبر کار اندیشه کو صبر وجه دل کایج دلش به خواست

یک قطره خویش و نه آرایش علم صبا حال حال دل

عذر لیر صبر و من بد شب رود خواب و چشم از خیال تو

بود صبور دل اندر فراق تو حاشاک و جدل تو بجهنم

لن بلور غم صبر و شعله غم زنده فغان

لن روزی بر می لیر و یک به در خوشی افبذ
و شکر کن عجب چشمها جو سلیب بر صفحه رخسار ^{حالی}

التبکی بحلی عن الآخران والفکری والعین محل بالدمع والیهری

داشتد شوقی و مایه غم کم خبر و صفر حذی و طار النوم عن نصیری

مطلح الصبا و مطلع لیر در منکاح و فغان

می نوشتم نامه و بر نامه می بردم ^{فست} کویا ^{سند} کویا

لن بلور غم صبا و شعله غم زنده فغان

بجمله راجع صفی بن سید سعادت و طاهر و سعادت

کثرت وصال و ملاقات و عروسی و اتصال و توفیق

غیب و قیام و ملاقات و بیخبری و اقبال و طالع

چندان که دورم از تو که دور از تو کس مباد

لیکن امید وصل تو من عن قریب هست

چون منم غایب و غایب کس بر من مباد

تا که منم غایب و غایب کس بر من مباد

تکمیل نامه

در وقت بعضی فضل و سعادت و بغایت نفاذ و جلال

نفاذ که بهر سعادت و کمال و کمال و کمال و کمال

بسیار و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال

و بسیار و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال

سیال و خوش و سر و کمال و کمال و کمال و کمال

نصفه و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال

ولبا الى الصراط بانوار لقا حشم مفتش وذاق لغبيا
 لعماد فلان منصف كفايت وحي لملوك صلو
 لغيا نولان لكتا منكنه وعا خضرا بدلت من مدي
 زبني تمام فلهما بشي باطام فضا صني وعا رب
 بيم علو تيرف هو منقبت لخصر و مشرف
 ولعبت مطلق ضماير لست لحي لنبو
 وسرفه لست ولبا ولبها واكل لست

در اقصاي نلوف ودر لقا نضا عفت و نفا
 لعا لست لسا عطف عفت روح رله بافت ولبيا
 وخر ليا وخر عطف لست لست نول مرز ربا ص
 ناضر و و سحر لعل با بر حيل لعل ماطر و لقا
 لعل لعل بر حيل لعل و فو قنر لست شوليت با خالي

تهديد فرزندان

طالع عالم مبارک شهيمون اخري مشتمل شديک و ملک الدين بوالکوي

مجدد معالی باد لسمت دولت تان بر صمد و دل خزان در
بیز سعادت سعد خا و بیز شرف شرف ^{محمود}

عیادت نامه

تا اول وقت تولد از خارج لفلان ^{سعد} ^{محمود} ^{محمود}

طالع مشهور ^{شهر و پیا} تو بالا آفون زد و زکات

سین عر تو بالا آفون رعد چسب ^{خون جگر} ^{طیف}

آمی فونت شرف استقم و غرض ^{عوض} ^{عوض}

سید لمت و فیه معالی ذکرت عالی ^{عوض} ^{عوض}

توفیق لفلان و جودت ^{عوض} ^{عوض}

و منی حاصل شدن ^{عوض} ^{عوض}

میج دردی تو ای مایه در مان ^{عوض} ^{عوض}

عالم کلسه ^{عوض} ^{عوض}

لربت مضطرب ^{عوض} ^{عوض}

ضمایر قضا ^{عوض} ^{عوض}

در راه و مباح و نجس و مخلص و مصلو
 نقابتی تا کوی لیس و قاصد و قاصد
 از حضرت تا شفا عجل خلد و صدق
 شاه و عجل و عجل و عجل و عجل
 الشفاء و نزل فرقه الفقه و شفاء و عجل
 شفاء عجل و شفاء و عجل و عجل
 نمایه و عجل و عجل و عجل و عجل

نوشت و کاسه و شفا و شفا و شفا
 کفو و شفا و شفا و شفا و شفا
عجل و شفا
 شفا و شفا و شفا و شفا و شفا
 و شفا و شفا و شفا و شفا و شفا
 و شفا و شفا و شفا و شفا و شفا
 فانی و شفا و شفا و شفا و شفا

حانا و بناسک فروغ بر ج صبر و راحت عیادت
 منتقل شد و ریاح حدیثی و جان و نیک و صبر
 تو جوی و جوی و قش تبار و التماس و نیک و صبر
 و نقابتی عارضه بر اعدا بال و درین کربت و عفت
 مشارکت حاصل و بضایع عالمین است و تمام
 ایفا مضرت و کل الناس قد مضوا للبعوض صافات
 بار بار حاجت و لاهی عفاة حال و رسالت

طریقت و لذت سادمن حقیقت لستند و معلوم است
که در بعد لطیف بانی و لذت معانی منوط است بر معرفت
نظار و خانه سجای شریست شقایق و آلود
و خلج لغز معانیست و ضد زندگانی در محفل
سعد است در سبادت بانی ز مهر و بانو لغز
و شش است شرف شود و بهی معطیست ضاعف
لقاس است فک الناس قد سلوا یا الهی تعالی و طهر اخضر

لنوعه و نویسنده آن محمد بن محمد و شریفی ^{کمال}

جواب عیادت نام

خطاب طبع و فکر و تبحر و تدبیر

نور صمد روح و نور صمد قوه و نور صمد لطف

لله و مفرق طایفه لغا ^{و لغا خاصه}

بخش خیر و تکیه و تکیه و لیکن روان و آب از روان

لکبر ضعف قوی گرفته و نقصان یافته فاما ^{السلامه}

عیادت و آن کمال است بنی بجهت و عمل و جهاد

صحنه کامل و شایسته و نور حاصل و بحال و لغا

عفا و صمد روح و نور و تکیه و تکیه و تکیه

جافایه و تکیه و تکیه و تکیه و تکیه

باز یافته ^{ای که از به حوائت سخن چون جانت}

در دل مرده من جان در دنیا گو ^{و خود و تکیه و تکیه}

الطاف صمد بنی بجهت و تکیه و تکیه

آن سحر صلال سخن گفتن حرام باشد

همایون نامه تو گفتن نیست جواب از انوشیروان نیست

و جلوه شکر آن بود بدست و عذر لطافت و نیکو گفت

چگونه عذر گریه ای او توانم گفت که من توانم تن ناتوان دارم

لعل بکمال بخوبی فزون فریاد و محنت و زنجیر و سلسله

شوق غمزه صبر و فساد خاطر در بود و عجز است

تو فرج بزم صابر طعنه فاسد لغت بر عجز

و لو مصدق و صفا و نهال باض رفعت و بلبل
سپهر عظمت نشد لید و نولید و عولید و لولید

عز انام

کان بهر که جهان اعتبار را شاید که لازم عذبت مرید وجود آید

دنیا پیکر ابرت و موطر حیرت و غایت رزیت و محبت

و منعصل تاج و تکیانی و مکر صفات طالع خاریت

و طالع اخار و زینت و کفایت صلال و مال و زوال و محلول

و محلول

کرا نهاد فلک تاج پروری در پسر که بند حالت برد پستی او نهاده
 لرز خبر خجسته ها خنجر چشمها جگرش ^{برون} جگرم خنجرند و از دین
 رفت و رفت | اثر دایه فراق تو منور از جگرم ^{بهر چرخ}
 نرانی خاندن و صحنه سیه تر از چاه یو گشت ماه سعاد
 در بیت که خنجر فلک دین روشن فرامم گرفت لب جگرش
 خنجر چشم پر لب و عدل لب خنجرش در زعفران ^{افلند}
 تا آمد و تو جگر منویش ^{نفت} نور ز دین و سرور زینهار و عدل

در جگر

و نش و جد و جگر در دین ^{میزند} زین جگر طبع در نه
 پسته ام بر آتش لبت و دم نمی یارم زدن را که گریه گشت چشم بر
 با جگرهای سیه درین و لعل خنجر لبت با نصای ^{سمائی}
 و عکس بانی را بعید از صبر چای نیت ^{ان} لعل خنجر لبت
 لعل نعل ^{ماده} لعل در جگر خنجر را در غنچه غنچه و غنچه غنچه
 و در جگر ^{مطهر} لعل در غنچه خنجر لعل ^{مطهر} لعل در جگر
 و لعل صفت لعل غنچه را فضا ^{طرح} لعل لعل و باقی لعل لعل

بجمله لعل

درین

عز انام

دنیا آن قدر نداد که بر درش بپایند یا وجود عدش را غم پیوده فرزند

دنیا که سبیل فنا و خطا و طعنه و بلا و لیس و حسرت

و تشنه ناله و گریه است تا به صایب انتقال مهال ^{سز} احوال

معدود است و مسال بقا محروم و دنیا که نطفه ^{ساز} فانیست

و بهو طشت شئی مالک القوم بر نفس و جان شاه

و عاشق قل آن المومنانی یفرق منه فانه ملا فیکم

بر جبهه صجوه نهال و سبج و فزونی صفت و فزونی

شامی باغی و میوه صبحی و صبحی اصل که سلطنت تا طالع

دینا غمی باینه علم و حو لیز خیر و بید و لطف و خصلت

نقد و فاد و حو معوض و نول و قس و طالع طلع و در

جمل بود افول و فزود و دمر و فام و سر و لعل و لعل و فام

لذام پیر و پیری پاسبان داد که باز خشت کز دشت تا شن سیداد

و طین نهانی لعل و بند و لعل و لعل و بن و لعل و نهانی

لبنات در فلک فضل نافه نیت در فضل خانه
سعدت در دلت سالی نیت نیت عالم کسیر ^{مطهر}
نکته بر عید نیت و لباس نیت و عید نیت
و سید نیت و نیت و نیت نیت نیت و نیت
محمد نیت و نیت نیت نیت نیت نیت نیت

نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

عج نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
در علم نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
در رضا نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
در رضا نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

غزنامہ

زین بی و باهاں مطلب احتی که یس شهیدش قرین زمره شمشیر

وَبِنَا أَمْرًا لِّعَيْنِ وَعَالِمِيَا سُبْحَانَكَ رَبِّكَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْعَرْشِ عَظِيمٍ

خبر محمد طه و نفع او بمنزج الف و بامر

عنبرای و بامرحباتی حمانی و بامرحبتی محسنی

آنکه به حاصل از قصص و فکر کار کان طوطی شکر سحر حقش زبان برفت

وكتبه العبد المذنب الى الله تعالى
المستأجر خیر مالک وولایة

مَنْ عَمِلَ بِإِي وَفَايَ فَمِنْ رَحْمَةِ وَفَدَايَ إِلَى كَرَمِ
الْمَرْحُومِ الْمُعْصُومِ
فَوَيْلٌ لِمَنْ يَكْفُرْ بِعَهْدِهِ

کردن ز برای تو دل نرم داشت ز خیال ترا حمت و از لم

اندر بحم از ملک الموت که او از خون تو بجایان سپرد و شترم

فريق فيا في قصور وضوء في سراج وقصر

رحمتك وفضل طهر طهر الخشت وفضل قشرب

قل الخمد سيد و فديهي لرجعي الي ربك شيد

و نه نشیند که تن نازنین را در خفا و در غایت خفا

مکس و مکتب بیک کعبه که مرا لعل کند

بدعا پیچی جان مرا یاد آرید بر شما که چون باغ بها را آید
روی جز تازه گلستان مرا یاد آرید روزگار منی شش باد تا بعد از من

روزگار من و دوران مرا یاد آرید کفتم ای جان طوی لغم بودم بجز از عمر زان یاد

پس و بالای تو در خاک دروغ ایستد ز پر خاک آن کس پاک در نیستد مرغ

دامن بر غنچه تو ای عمر عزیز شده چون دامن گل خاک در نیستد مرغ

جای آن بود که جای تو بود در دیده راستی جای تو در خاک در نیستد مرغ

آی خاک لحد و تخت تا نو پای سیر پیر و آزاد تو در خاک در نیستد مرغ

آی بصد مهربانه بایکزه ترا ز جانت بود پاک تو خاشاک در نیستد مرغ

ای بطفلی ز همان رفته بصد پیر و دل اجابت تو عناک در نیستد مرغ

علم بر حوصله سما و سما و حزن و حزن و حزن و حزن

آی دل زینک خاره آفرغان بجا است و ای چشم شوخ دیده شک روان

واچسته که رشته عرش کشته پشته آمدن بار مصیبت شکسته

نه صلح و نه فتنه سفوفی نحو السالها طلك
 سر بر سر سیه روی رونده در طوطی و صحایف
 کلمه با حروف قضا و کلام و خبر شسته بود الله القضا
 و الله مانع کمال خبر کتیب و رضا کو جاره در کشیری نریخته
 و در ظرف طایفه الموش بموجب ضیاط روزگار رسالی
 بیهوشی مد و خست که از اقامت کرد بغیر از صبحان دست لیس
 الصابرین و جای دیگر و فائده لیس الصابرین

تدبیر و جاره چیت درین در غیر صبر خبر نوبه و نه حیوان کرد و غیر
 تا همان بود چنین بود خبر خواهد بود همه عاقبت کار زمین خواهد بود
 لیس و تعالی لیس و طوطی و طوطی و طوطی و طوطی
 و لیس و صبر و لیس و صبر و لیس و صبر و لیس و صبر
 و لیس و صبر و لیس و صبر و لیس و صبر و لیس و صبر
 طوطی و لیس و لیس و لیس و لیس و لیس و لیس و لیس و لیس
 غرنامه

بر میخ آدمی اهل بقای نمی کند سلطان قهر میخ فجا بانی کند
جو حال نشیند مینه و فلک و شفق لبت و بام صحن علی
و بام فرعی نمی و لایب من تنیدی در غنای
نبات نیست همانرا با خوشی خوشی که او بهمد و فاسحت پیمانیست
مر که لباس حیات تو شایند شربت حیات تو شایند
هیچ روشن دلی درین عالم روز شادی ندید او بی غم
عرض کردی عقدا و مقصود لایب خطایست

درین و فرح و شادی لایب فلک و فلاح و غم و غصه طایفه
فصل زین سلسله و فلک و شفق لبت و بام صحن علی
و فلک و شفق لبت و بام صحن علی
پروین ز بوستان سانی فرو شکست بر جی ایمان معایه فکشت
جو در صراط مستقیم با طریقه چشمها جو چشمها است
لایب و فلک و شفق لبت و بام صحن علی
تا دیده واقعه زین صفت تر ندید دل کز خیر شیند کیش با خبر ندید

درین فصل و شمایل پنج در فصل و مضایده
در صورت و ظاهر و درین ان طلعت صحر درین
آن قاصد الک درین درین درین درین

درینا که در ده شذائها که کل باغ دو تن و زو آینه
درینا که در ده شذائها که کل باغ دو تن و زو آینه

درینا که در ده شذائها که کل باغ دو تن و زو آینه
درینا که در ده شذائها که کل باغ دو تن و زو آینه

خوش

خوش در شذائها که کل باغ دو تن و زو آینه
درینا که در ده شذائها که کل باغ دو تن و زو آینه
درینا که در ده شذائها که کل باغ دو تن و زو آینه
درینا که در ده شذائها که کل باغ دو تن و زو آینه

درینا که در ده شذائها که کل باغ دو تن و زو آینه
درینا که در ده شذائها که کل باغ دو تن و زو آینه

درینا که در ده شذائها که کل باغ دو تن و زو آینه
درینا که در ده شذائها که کل باغ دو تن و زو آینه

حق علمت که بساها این است منظم نشود و بشک
بعمر ما محتفی غایب در لوقا خلوت در صحرای غناها

که جهان زویرین داشت و تراز و منفرد درین مدار

بندو تعالی بر عصبیت را در لقا ^{لست} جنج الما و فی

لغز ز بافتا ملک کمال و ان صرافه را در لقا عاظمه

جواب غز انامه

خطاب خطاب و فلفی و عصبیت کتب

نوع زفای در ضابط روح بخش حیات بی برسیانی

نار فصله را در نظام روح سید منبر کاهن و مطلع

شالامانی در و آید و فلفی و فلفی و فلفی

حیات یافت سجید بیان دل مرده نجات یافت تحقیق دل لالان

قوت در و اعدا و روح لغز و حق علمت و فلفی

لی فلفی و فلفی و فلفی و فلفی و فلفی و فلفی

مسرتا حانز فلفی و فلفی و فلفی و فلفی و فلفی

فرعون لئلا للطاوف وطلاف ان طرطيط وطلاف
عاطف شريف عجب من مرام
صد وطلاف نسا و من جود در كان بغير نثار
خضر ان فضايل لرو و نثار نثار نثار
مبارك فبايحه ليد و نثار نثار نثار
لونه نظره لرو لكان نثار نثار نثار
طاهر نثار نثار نثار نثار نثار

مكتوبات امرأ نزار في افرنج

بحمد ملك الملوك المكي سلطان النصارى عبد الملك
فاسيلى لخط لمرال خطا پرستش و اوله محض
لستام و لستام لحوال لود مرتبه قصوى
دريک صده لعبد المكي ملك الملوك البعسوة
للفقيه بار و عظم لخط لخط و اما لبقاله
دريک لفقير لخط لخط لخط لخط لخط

المسيح هو النصارى عن عمر العيسى في كل الحلة
 نشد لسر الجدار به **ذكر** هذا لعظمه مع المعال
 ناطه فباطم للقبائل والملكوس غول كالحواشي
 نظام الملك المسيحي فولد الدولة للمعركة لحيو **مطهر** عام

صورة احكام اول الامير داني

بالحسنه جو من بجا به وفعال غنا عكست ووصفه
 بلف لفايت وحي لافوت بالمتكامل فخالق وفعال

حكمت بعض تلف فخال سار كنه وبعض علف
 شمت وبلو سار شمت وده يافوت باياتر لافوت كك
 فخال جينا موش كوس وده غنا موش وده غنا
 مغير وصرح لسر لعا ودها ودها ودها
 حكمت عموق كوشة لافوت وفعال وفعال وفعال
 وفعال وفعال وفعال وفعال وفعال وفعال
 وفعال وفعال وفعال وفعال وفعال وفعال

فولعل ونبالک لذلک و لعل ما بعد من یومنا هذا
در وقت دریا جلوسه و کسب و بایع و کسب و بایع و کسب
مضبوط و مرتبه کسب و بایع و کسب و بایع و کسب
و کاروانی در یومنا و لعل ما بعد من یومنا هذا
فصلی و مصالحی و خلیف و بایع و کسب و بایع و کسب
و تحسین کسب و بایع و کسب و بایع و کسب و بایع
یا داود ما جعلناک خلیفه فی الدنیا و الاخری

و لعل ما بعد من یومنا هذا و لعل ما بعد من یومنا هذا
حیف و عیال و خلیف و بایع و کسب و بایع و کسب
لعل ما بعد من یومنا هذا و لعل ما بعد من یومنا هذا
لعل ما بعد من یومنا هذا و لعل ما بعد من یومنا هذا
فصلی و مصالحی و خلیف و بایع و کسب و بایع و کسب
و تحسین کسب و بایع و کسب و بایع و کسب و بایع
یا داود ما جعلناک خلیفه فی الدنیا و الاخری

در بعضی اعضا قضا یا مصالحی خالص و بعضی در بعضی
 شدن و بعضی که بقیض است تغییر پیدا نکند و بعضی
 هیچ کس نمایه نوعی نباشد و بعضی
 کند در جمیع اقسام و بعضی در بعضی اقسام عظیم است
 در کلی و بعضی در بعضی و بعضی در بعضی و بعضی در بعضی
 در بعضی در بعضی و بعضی در بعضی و بعضی در بعضی
 بعضی در بعضی و بعضی در بعضی و بعضی در بعضی

و مصالحی بجنس و بعضی در جمیع بدو سازند و بعضی
 نهند و بعضی در این اقسام و بعضی در بعضی و بعضی در بعضی
 و بعضی در بعضی و بعضی در بعضی و بعضی در بعضی
 بر عاریت از بعضی و بعضی در بعضی و بعضی در بعضی
 در بعضی در بعضی و بعضی در بعضی و بعضی در بعضی
 که در بعضی و بعضی در بعضی و بعضی در بعضی

حکم دیگر

[illegible]

فصل پنجم در بیان احوال و عیال و رفاه و بدبختی
و در بیان احوال و عیال و رفاه و بدبختی
و در بیان احوال و عیال و رفاه و بدبختی
و در بیان احوال و عیال و رفاه و بدبختی

وجميع طلائع من جبل من جبل حاله ديار
 بناو لغير سبيل لنداره صله ولفاعا للطلوع
 لذي بطنا بعد بطن كجاء لوقد وفتا سلو معبر
 تامر سال في غم عطا لحي صولة ان جيل
 لدرجته نصاين مجد ثارا اليه تقوى لنداء الويزر ترفيه
 فقرا وفتا كبر ذرا وبة سلطان لولها و المحقق
 المتحلي لنداره لعديه جامع لصلو المحمديه بالنا الى صراط مستقيم

ونا ايضا الى طرائق النعم من صفها جلال الملكا في
 نول لقلوب العاشقين من صلا لا مشغول لوقد صار روقا
 صنع ما به حستى شمس وبعاد لوقد طبع غايه
 نا ان جيل بر بالو في نلوع سانه ببعصه سماه
 حرمه وفتا وفتا لوقد لعمامه محبها في فله

حكم قضات

سأل قضاه وليم وعلما وفتا وفتا لوقد لوقد لوقد

و نهیب و محض رفیق کنی و صد و هفتاد و منوطان
ولهای و لغای شهر و ولایت بد است و هو
محطه مخرج کیمیه و العلماء ملک القضاء و اکما مشد العضا
و ملحقه قریب الفضل فلان لها و قضایا بطر عنایت
مقروافناک بنابرین خلعت و قضایا القدر شیعی انجام
بدونهای شش مقوله سنگ تا که لستها ملاوا
و میله در این شغل خطیر نیستی شغل شسته بر عالت

کتابی بنی قیاس و بهمه اصولی از عیون و میل فضل العظمی
و جسابه نوعی سوره طریق لمانع و طیفه و سائت
شعار و قیاس خود پادشاهی طریکی در اعجاز و شایسته
بهیج کفر میان قوی و ضعیف و غنی و فقیر فرو
در بحر بی پایان و حفظ اصول و ساد و فیه
انحاض و اعلی و عیون و بهیج کفر و قیاس
مؤلفه و شارح و تفسیر و بهیج کفر و قیاس

وگماشته مانده در همه بخت‌ها و بخت‌ها در همه
صورت‌ها که در بخت‌ها و بخت‌ها که در بخت‌ها
چون همه و قضا باشد که بشود و بخت‌ها که در بخت‌ها
تا اولها باشد که در بخت‌ها که در بخت‌ها که در بخت‌ها
بمقتضای امری که در بخت‌ها که در بخت‌ها که در بخت‌ها
بفصل نامه جوهری که در بخت‌ها که در بخت‌ها که در بخت‌ها

نامه شکر

با همه بخت‌ها و بخت‌ها که در بخت‌ها که در بخت‌ها که در بخت‌ها
در بخت‌ها که در بخت‌ها که در بخت‌ها که در بخت‌ها که در بخت‌ها
و بخت‌ها که در بخت‌ها که در بخت‌ها که در بخت‌ها که در بخت‌ها
محمود و بخت‌ها که در بخت‌ها که در بخت‌ها که در بخت‌ها که در بخت‌ها
و بخت‌ها که در بخت‌ها که در بخت‌ها که در بخت‌ها که در بخت‌ها
و بخت‌ها که در بخت‌ها که در بخت‌ها که در بخت‌ها که در بخت‌ها
و بخت‌ها که در بخت‌ها که در بخت‌ها که در بخت‌ها که در بخت‌ها

اصحاب خاص و عام از تفکر و فقه و معتبر و عقید
 مرعی و مضبوط مانده و بر میوه لورین کاینک و کان
 از توفیق و شرفان هود و حضرت ظلم و تعدای نرفته
 و جمله ایالی و دیار در وطن ممکن خود فارغ البالی بالعمال
 و لشغال اند و اگر در سده عدلان و کسب و نصیب و محاسن
 بعضی نمود باشند استان محض لغت اند و لیکن سرفراز و محض
 خرد و نصیب و شفقت و عطایا و رعایا اطراف و انوار

شایسته این ملک اند و ما شهدا ایا ما علمنا و ما کما
 للعباد فطری صحت حال و تحقیق مثال عین شریک و عرض
 در فانی عجمی که در خرد و اندیشه غفلان مایه و کما استند

نامه شکایت

بحضرت لسان نبوت کفایت بر دین خود و نصیب و محاسن
 لعل السعاده سرفراز و کسب و کما در سینه و عین و محاسن
 و علماء و اصحاب مولی و لعلی شهر و ولایت محض و لعلی

حرمها بآل و عاقل است و بعد از این که در این عالم
 اندک مدتی حکومت کنی بجهت با بالیدن این اهل
 تعلق گرفتند تو نیز تعلق و مصداق و قول خدا بود
 بعد از این حد و طهارت و تقوی که در این عالم
 اکثر رعایا و مقلدان از مکر و الوف و موطن معروفت
 در این جهان از این غلط شد و بعضی و افعال و بعضی
 و عواشی و کذب و افش و بار او با بصفا و افعال

جز حال از بعضی بود و اضطراب و عجز از این امر و بعضی
 نیست قضیه را در سر اعطاء و در صحت و ناکر از این
 حال از وقوع عاقلین و عاقلان و ناکر از این
 و بعضی که نکر از طم و تعدی و عدول و بعضی
 تا بفراغ و بال و طایفه و بعضی صاحب مستغول شود

از ادنام عبد

از جمله خیر که کنی و چه را سندی که بوسیلت حضرت

لغزینا رفته چهل دین و عشق آتی و لصد کوه عشق و تهر
 عاقلانست به موجب معنی صند و ملوک و ملوک ^{عبد الله}
 روی بنی یکتا در نزدش ابرو سمول ^{عبد} بالظلال
 و باوصاف ندید ملک و یوسف و حالش و در خاطر
 متابعت ضلایق و حقوق و در مسخران کوی ^{جسته}
 نه لولوه به لیلی لوفی یوکان مقلد حسنه و کینه
 به موجب و ما حسته فله عشر لغاها و بنشین

لغز سر او که گمانند و زمانه اختیار بعضی نفر و لوی
 نیکمزه تا بقدر حال بافعال و لغز و لغز و لغز
 و بوطان فک خبر و دعا صالح ملازمت نماید و در
 حیف و صاحب اعظم مرعی ^{و لغز} لغز و لغز
 خوبان با ملک و مجال و مقال و لغز و لغز و لغز
 به حال ملک و محرم و فلان سنه فلان

سق کند نامه

بر جان خود و سزای تنم بکش و مرا سزای جانم
 محافظت کن در خلاص و نجات و مولاقت ان جدا و نه
 یکن و این بر بستم و بهر حال ضایع و لعل و نیت بشم
 و به حال بوسه طاقش شلیم و اگر بعد از حیات فصل
 اندیشه کند و مرا معلوم شود بنفوس و غنای آن بشم
 و اگر در این اعراض جلدی کنم و خصی حیدر ^{نقل} فصل
 بنده باشم در یک مربع منزه و محله و مایه و ماله

بنیاد

انبیا و اولیای الهی ما را که در حق و مملوکیم
 خشنودی تو غایت خشنودیت دارم نگاه پرتو تو روح دریت
 حریر العبد الضعیف الخائف المحتاج العواطف اللطیف
 طیب شرف الیز فوادی المملوکی المعرفی بخانی
 فی سابع شهر جمادی فی وفصلی العصر شهر
 ثانی و عشره فتمایه الهجره النبویه ^{صلی الله علیه و آله} المصطفویه
 غرض از اینها آنست که یاکه این قدر تمام بود تمت

ن تیر پیچ خف و جفت مشکان طوون انقلا فرشی ارجف
تدیر زارون که خاشا درجه تخت مردکی معکی راصه سان

س و رخ جیم بوم مشیت عصفان سغه سغه جانیسی لاسی بو فلت
انداز من بملای جت بون دام زارون زمان ممایه ای یغرف

بدر ملند نکال بد اصحاب سغ میری افتقال لایستی سغه کاغه
سایب ملات بد خان ملاست کتاب اینک کهن جتن شرم خاری زله ابد

فد کالین لایا هیجا رابصر لایم و فو کرو محمود انظار فایق بلا شقی
بزدل سلاطت جاییوب لایم ملایک ملین

فج ملکتی زحف انومی شکر تلیو مغر سی نفس موسا طنطنه علقه لایست کمان
دیوانه های دروغ تنبی عفو دوازه رشت لایست کمان

بد من خف و جف
شرایب پستی

ب	ز	و
ط	دراخان	۲
د	۴	ح

۵۵
۱۱

ب	ز	و
ط		۲
د	۴	ح

Handwritten text in a non-Latin script, possibly Burmese, at the top of the right page.



Handwritten text in a non-Latin script, possibly Burmese, located in the lower middle and bottom sections of the right page.

Handwritten characters, possibly '၈၇' (87), located on the left page.

Handwritten characters, possibly '၀၀၀၀', located at the bottom of the left page.